



اما قدم بعد این است که از روی این ترجمه ، يك صورت دیگری از متن هملت ، با ساده کردن عبارات و حتی حذف بعضی جملات و صفحات ، تهیه شود که برای نمایش مناسب باشد . و این کار های دوگانه لازم است که در مورد تمام درامهای شکسپیر و امثال او انجام داده شود . اینگونه تصرفات در دنیای امروز مجاز و معمول است و حتی در خود انگلستان نمایش دادن متن کامل و بی تغییر هر درام شکسپیر يك امر غیر عادی و استثنائی است بطوریکه لازم است در آگهی قبده کرد که « متن کامل نمایش داده میشود . » و نمایشگر ( Director ) حق دارد که باختیار خود از شیوه نمایشهای سابق خارج شده ، بعضی مناظر را حذف ، یا پس و پیش نماید . از جمله چندین بار بعضی از درامهای شکسپیر مانند همین « هملت » و « جولوس سزار » را با لباس قرن بیستم نمایش داده اند . همچنین یاد دارم که چند سال پیش خواندم که يك نمایشگر رل فریئر اس را در « هملت » تغییری داده که در آن موقع بنظرم بسیار صحیح و بسندیده آمد . متأسفانه مطلب را یادداشت نکردم و اکنون هم مطلب و هم نشانی آن را فراموش کرده ام . بهر حال دست نمایشگر در این قبیل تغییرات باید باز باشد و استادی و سلیقه آرتیستیک او در همین قسمتها بروز می کند ، و منتقدین نمایشی دقیقاً این تغییرات را مطالعه نموده اظهار عقیده می کنند که تاچه اندازه پسندیده بوده و یا در کدام قسمتها و بچه مناسبت از موازین هنری عدول کرده است .

۴ - در حدود سیصد و پنجاه سال از زمان شکسپیر میگذرد و هنوز در هیچ کجای جهان درام نویسی نظیر او نیامده است و بیش از او نیز در این هنر بزرگتر از اوئی سراغ نداریم . نیز به تصدیق اغلب منتقدین دنیا ، بهترین درام او همین « هملت » است . نمایش این درام هر ساله با آخرین تکنیک در هر يك از کشورهای بزرگ ، چندین بار تکرار می شود و هنر دوستان را از نو بهره مند و شیفته می کند . درباره انتقاد این درام و سایر آثار شکسپیر در انگلستان و سایر کشورها ( مخصوصاً آلمان ) و همچنین درباره شرح حال شکسپیر ، و آکترهائی که در بازی کردن رلهای شکسپیر شهرت جاوید یافته اند و موضوعهای مربوط دیگر ، بی هیچ اغراق هزارها کتاب نگاشته شده است و می شود ، که در این یادداشت کوچک حتی برای اشاره با ساسمی آنها جا نداریم . علاقمندان باید ناچار بخود آن آثار یا ترجمه آنها مراجعه کنند . ولی ما برای نمونه ، چند فقره از انتقادات مشهوری را که در باره هملت بعمل آمده است در ضمن ترجمه خود درام متذکر خواهیم شد .

مسعود فرزاد

عمر





# هملت

درام انگلیسی اثر

ویلیام شکسپیر

پرده اول

جلسه اول

جا: السینور . فضای جلوی قلعه

فرانسیسکو ( یک سرباز ) مشغول نگاهبانی است ، برناردو ( یک افسر ) داخل میشود

و به طرف او میاید

برناردو - کیستی ؟ ( ۱ )

فرانسیسکو - ا هه ! تو باید جواب بدهی ! بایست تا بینمت .

برناردو - زنده باد شاه !

فرانسیسکو - برناردو ؟ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

برناردو - بله خودش است .

فرانسیسکو - خوب سر وقت آمدید .

برناردو - الان ساعت دوازده رازد . برو بخواب فرانسیسکو ،

فرانسیسکو - مرا راحت کردید ، متشکرم . هوا خیلی سرد است و من

---

( ۱ ) کسی که مامور نگاهبانی است فرانسیسکو است و اوست که میباید این سؤال را بکند . به این جهت لفظ تو در سطر بعد باید باشدت و قوت ادا شود . جواب برناردو یعنی زنده باد شاه به اغلب احتمال اسم شب است . از اشتباه برناردو معلوم میشود که او هیجانی دارد و از حال طبیعی خارج است به این ترتیب ، نمایش در محیط اضطراب و وحشت شروع میشود فرانسیسکو هم که در چند سطر بعد میگوید من غمگین هستم این نکته را تأیید میکند .

برناردو - در مدت نگاهبانی تو هیچ اتفاقی نیفتاد؟

فرانسیسکو - نخیر حتی يك موش هم حرکتی نمی‌کرد .

برناردو - خوب ، شب خوش ، اگر هم کشیکهای من ، هوراشیو و مارسلوس را

دیدي بگو عجله کنند .

فرانسیسکو - گمان می‌کنم این صدای ایشان باشد . ایست ! کی هستی؟

(هوراشیو ( دوست هملت ) و مارسلوس ( يك افسر ) داخل میشوند .

هوراشیو - دوستان این خاک

مارسلوس - و بندگان پادشاه دانمارك

فرانسیسکو - خوب ، شب شما خوش

مارسلوس - خدا نگهدار ، سرباز جوانمرد . کشیکت را با کی عوض کردی؟

فرانسیسکو - برناردو جای من است ، شب شما خوش . ( بیرون میرود )

مارسلوس - ها ! برناردو !

برناردو - بگو بیستم ، هوراشیو هم آمده است ؟

هوراشیو - تقریباً

برناردو - خوش آمدید هوراشیو ، خوش آمدی مارسلوس ، دوست من .

هوراشیو - خوب ، آن چیز ( ۱ ) امشب هم ظاهر شد؟

برناردو - هنوز چیزی ندیده‌ام .

مارسلوس - هوراشیو میگوید این فقط زاده و هم ماست و نمیخواهد وجود

( ۱ ) هوراشیو مرد تحصیل کرده نمی‌ست و به آسانی داستان ظاهر شدن روح را باور نمی‌کند و البته حق دارد . اول آن را « چیز » میخواند . این لغت بسیار مبهم است و معنای نا محدودی دارد ، ملاحظه کنید که چگونه تدریجاً به تعیین نزدیک میشود . اول میگوید « چیز » بعد آن را « منظره مخوف » میخوانند که ابهام را خیلی کم میکند . سپس گفته میشود « روح » . و به این ترتیب معنی کاملاً روشن میگردد

آن را باور کند. این است که من از او خواهش کرده ام دقیق این شب را با ما به نگاهبانی بگذرانند تا اگر آن شب بار دیگر بیاید، هوراشیو بداند که چشمهای ما درست دیده است ... و با آن حرف بزند.

هوراشیو - به! هرگز ظاهر نخواهد شد.

برناردو - حال که حکایت ما را هیچ باور ندارید قدری بنشینید تا آنچه این دو شبه دیده ایم برای شما بگوئیم

هوراشیو - خوب، بنشینیم و بشنویم برناردو و در این باره چه میگوید.

برناردو - آن ستاره را میبینید که در مغرب ستاره قطبی (۱) میدرخشد؟ دیشب، وقتی که به همین نقطه آسمان رسیده بود و ساعت زنگ يك بعد از نیمشب را میزد، من و مارسلوس ...

(روح داخل میشود)

مارسلوس - آرام! حرفت را بپر! بین! آنجاست! باز دارد میآید!

برناردو - عیناً شبیه به هملت بزرگ است، به همان هیكل هملت مرحوم است!

مارسلوس - هوراشیو، تو اهل علم هستی، با او حرف بزن (۲).

برناردو - آیا شبیه به هملت بزرگ نیست؟ به آن خوب نگاه کن، هوراشیو.

هوراشیو - کاملاً شبیه است. مرا از فرط ترس و حیرت به عذاب آورده است.

برناردو - میل دارد با او حرف بزنی

مارسلوس - هوراشیو، با او چیزی بگو

هوراشیو - چستی تو، ای که هیكل برازننده و رشیدی را که در روزگار

گذشته از آن دانمارك مدفون بود به خود گرفته و گردش خود را بر این هنگام شب تحمیل

(۱) ستاره قطبی به نظر ساکن است و ستارگان دیگر گویی گرداگرد آن حرکت میکنند.

(۲) قدمامعتقد بودند که فقط اشخاص تحصیل کرده میتوانند طوری با ارواح سخن بگویند که نتیجه مطلوب حاصل شود.





به ما ظاهر شد، و این نیمه دنیا به شجاعت او اعتراف دارند، با فراتین براس امیر نروژ جنگ کرد و فراتین براس در آن جنگ کشته شد و به موجب يك سند مهور که بر طبق قوانین کشور داری و رسوم جنگجویی نگاشته شده بود فراتین براس شرط کرده بود اگر کشته شود تمام زمینهای خود را به امیر فاتح واگذار کند و هملت مرحوم نیز به موجب همان سند متعهد شده بود که اگر مغلوب شود يك مقدار از خاک کشور خود را که مساوی با زمینهای فراتین براس باشد به او واگذار کند. باری هملت فتح کرد و فراتین براس کشته شد و کشور او به تصرف هملت بزرگ درآمد. اما حالا پسر فراتین براس که جوان بلند همت و تند مزاج ولی کم تجربه ایست در مرز نروژ يك عده ولگرد بیداک کرد خود جمع کرده است و خیال شرارت دارد. اولیای ما تصور میکنند که فراتین براس جوان میخواهد آن زمینهای را که از دست پدرش بدر رفت به زور از ما پس بگیرد. و من گمان میکنم علت عمده تدارکات ما همین باشد. از جمله به همین جهت است که خود ما مهور یاسبانی این نقطه شده ایم و این جنب و جوش در کشور دانمارک پدید آمده است. بر ناردو- بایستی همینطور باشد. و این هیکل رعب انگیز مسلح که شبیه به هملت بزرگ، سر منشاء این جنگهاست، شاید به همین مناسبت هنگام نگاهبانی ما ظاهر میشود. هوراشیو - ظهور این روح خاطر مرا مشوش میکند. این گونه علامات قبل از هر مصیبت عظیمی آشکار میشوند، از جمله در کشور تیر و مند و آباد روم کمی قبل از آنکه ژولیوس کشته شود مردگان کفن یوش از قبرها خارج شده در خیابانهای رم به گردش در آمده فریاد میزدند و هذیان میگفتند، ستارگان آتشین و شبنمهای خونین ظاهر شدند و علامات نجومی طالع در قرص خورشید پدید آمد. ماه که نظم امواج دریا در دست قدرت اوست چنان تیره شد که کوئی خسوف آن تا بامداد محشر ادامه خواهد داشت در ایام خود ما نیز هم میهنان ما، قبل از وقوع بلاهای بزرگ از همین گونه علامات در آسمان و زمین مشاهده کرده اند.

(روح دوباره داخل میشود)

ساکت باشید! روح برگشت. من دیگر نمیتروسم، و اگر خطر جان هم داشته



باشد با او روبرو خواهم شد... ای روح! بایست؛ و اگر زبان داری با من سخن بگو.  
 اگر کاری باید کرد تا تو از عذاب رهائی یابی، یا فایده‌ای به من برسد، بگو چه باید  
 کرد. اگر از سر نوشت میهن خود آگاه هستی و چاره جلودگی از آن مصائب را  
 میدانی سخن بگو. یا اگر در زمان حیات، کنجی به جور اندوخته‌ای و اینک به  
 خاطر آن سرگردان شده‌ای (۱) (خروس سحر میخواند) حرف بزن! بایست! بگو!  
 مارسلوس نگاهش دار!

مارسلوس - با سر نیزه خود او را بزتم؟  
 هوراشیو - اگر نایستد بزن!  
 برناردو - آمد این طرف!  
 هوراشیو - نه، اینجا است!

مارسلوس - رفت، سزاوار نیست با این هیکل شهوار به خشونت رفتار  
 کنیم زیرا جسم او از هواست و نمی‌توان بر آن زخمی وارد کرد و ضربات بی نتیجه  
 ما موجب مسخره خود ما خواهد شد.

برناردو - میخواست چیزی بگوید که خروس سحر خواندن آغاز کرد  
 هوراشیو - آنگاه مانند تبهکاری که اخطار سهمگین احضار به دادگاه رابشود  
 بکه ای خورد و گریخت. چنین شنیده‌ام که خروس سحر که ندای صبح است به  
 آواز زیر و پر قوت خود خداوند روز را از خواب بر میانگیزد، و به محض شنیدن  
 صدای او، ارواحی که از حدود جولانگاه خود تجاوز کرده و خارج شده‌اند، در  
 هر کجا باشند، چه در دریا و چه در آتش، چه بر سطح زمین، و چه در اوج هوا،  
 شتابان به جایگاه خود باز میگردند. امشب که این روح را دیدیم معلوم شد که این  
 قضیه حقیقت دارد.

(۱) کریستوفر مارلو شاعر انگلیسی که برای اولین بار افسانه فاوست را شعر  
 کرده است در تئاتری موسوم به «یهودی مالنائی» میگوید «ارواح، شهبها، در اطراف  
 مکانهایی که گنجی در آنجا پنهان است جولان میکنند»